

از ترجمه فرهنگ یک‌زبانه تا نگارش فرهنگ دوزبانه (جستاری بر پایه واژه‌نامه‌های عربی به فارسی)

دکتر سید محمدرضا ابن‌الرسول

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان،

اصفهان، ایران

ibnorrasool@yahoo.com

واژه‌های کلیدی: فرهنگ عربی به فارسی، روش فرهنگ‌نگاری، ترجمه.

برخی بر این گمانند که ترجمه یک لغت‌نامه یک‌زبانه، آن را به یک لغت‌نامه دوزبانه تبدیل می‌کند. به همین روی بسیاری از فرهنگ‌هایی که به‌عنوان فرهنگ دوزبانه عربی به فارسی معرفی می‌شود، در واقع گردانیده فارسی یک فرهنگ عربی به عربی است؛ برای نمونه می‌توان از ترجمه‌های «القاموس العصری»، «لاروس»، «المعجم الوجیز» و «المنجد» یاد کرد.

در این یادداشت، نگارنده می‌کوشد با روشی توصیفی - تحلیلی به این پرسش پاسخ دهد که در چه صورتی ترجمه فارسی یک واژه‌نامه عربی به عربی را می‌توان فرهنگی دوزبانه نامید. روشن است استناد به گزاره‌هایی از این‌گونه ترجمه‌ها، خود به‌طور ضمنی نوعی آسیب‌شناسی آن‌ها هم به‌شمار می‌رود. یکی از این واژه‌نامه‌ها فرهنگ راندال‌الطلاب است که اتفاقاً عنوان «فرهنگ دوزبانه» روی جلد آن نمایان است و در این بررسی هم بیشتر به همین کتاب و در کنار آن به ترجمه المعجم الوسیط و ترجمه الرائد ارجاع داده شده است. اکنون چند نمونه کلی نقد این واژه‌نامه‌ها به همراه مثال‌هایی ارائه می‌شود:

۱. در یک زبان ممکن است برای شماری از واژگان، مترادفی به همان زبان یافت نشود و فرهنگ‌نگار ناگزیر آن واژه را توضیح می‌دهد تا معنی آن روشن شود. اصطلاحات، نام گیاهان و جانوران غالباً از این دسته واژگانند. حال اگر مترجم لغت‌نامه عربی به عربی به خود زحمت ندهد که معادل آن واژه را در زبان مقصد بیابد و در برابر واژه عربی بگذارد، به‌ناچار همان توضیحات را به فارسی برمی‌گرداند. این کار ممکن است از منظر ترجمه، نوعی وفاداری به متن تلقی شود ولی بی‌گمان از منظر فرهنگ‌نگاری یک نقض جدی است و مراجعه‌کننده به فرهنگ را دست‌خالی برمی‌گرداند. برای نمونه در راندال‌الطلاب معنی دوم واژه «الأمومة» را با تعبیر «صفة الأم» بیان کرده و مترجم هم به عبارت «صفت مادر» بسنده کرده است [مسعود، ۱۳۸۲: ۱۱۱]. «صفة الأم» یعنی «ویژگی مادر» که همان «مادری، مادر بودن» است و

همین، برابرنهاده درست «الأمومة» است. در اینجا نمونه‌هایی دیگر از ترجمه توضیحات را می‌آوریم که به نظر می‌رسد حتی اگر مترجم، معادل درست کلمه را هم بدان افزوده باشد، درج آن توضیحات زائد است. برابرنهاده‌های میان دو کمان از نگارنده این سطور است که در فرهنگ‌های معتبر هم ممکن است یافت شود و بی‌گمان اگر مترجم آن‌ها را می‌آورد، از ترجمه توضیحات بی‌نیاز می‌شد:

- الاینوس (آبنوس): «شجر فی إفريقيا الاستوائية خشبه أسود صلب ثقيل ... درختی است در افریقای استوایی که چوب آن بسیار سفت و سخت و سنگین است» [مسعود، ۱۳۸۲: ۲۰]. صرف‌نظر از اینکه کلمه آبنوس خود برای فارسی‌زبان آشناست و نیاز به توضیح ندارد، «مناطق استوایی آفریقا» هم به ترکیبی نامأنوس برگردانده شده است.

- الأرمن (ارمنی‌ها، ارمنستانی‌ها): «جیل من الناس یسکنون أرمینیة ... نسلی از مردم که در ارمنستان زندگی می‌کنند» [مسعود، ۱۳۸۲: ۴۷].

- الثالث (سوم، سومین): «فی العدد الترتیبی: ما كانت رتبته بعد الثاني ... فی العدد الترتیبی: آنچه بعد از دوم بیاید» [مسعود، ۱۳۸۲: ۲۳۳].

- الجُدُجُد (جیرجیرک): «حشرة صغيرة تشبه الجرادَة تصوت باللیل» [مسعود، ۱۹۹۲ م: ۲۶۹]؛ ترجمه انزایی‌نژاد: «سوسک که شب آواز بخواند» [مسعود، ۱۳۷۶، ۱: ۶۰۱].

- الروضة (مرغزار): «أرض مخضرة بأنواع النبات ... زمینی که پر است از انواع گیاه‌ها» [مسعود، ۱۳۸۲: ۳۵۹].

- الریال (ریال): «نوع من النقود الفضية الكبيرة ... سکه پول نقره‌ای» [مسعود، ۱۳۸۲: ۳۵۹].
- الغضبان (خشمگین): «الذی یبغض غیره ویثور علیه ویحب الانتقام منه ... کسی که نسبت به دیگری خشم می‌گیرد و می‌خواهد از او انتقام بگیرد» [مسعود، ۱۳۸۲: ۵۰۳].

- الکتارة (فندق‌شکن، گردوشکن): «أداة یکسر بها الجوز ونحوه» [انیس و دیگران، ۱۹۷۲ م، ۲: ۷۸۷]؛ [بزاری است از دو میله آهنی شبیه به دسته انبردست که باز و بسته می‌شود و گردو و بادام و غیره را در میان دو دسته آن قرار داده و فشار می‌دهند و می‌شکنند] [انیس و دیگران، ۱۳۸۲، ۲: ۱۶۷۷]. شگفت اینکه مترجم به ترجمه توضیح کتاب هم بسنده نکرده، چند جمله بر آن افزوده است!
- الموشور (منشور): «مجسم من بلور قاعدته مثلثة الأضلاع ... موشور قطعه‌ای از بلور که دارای قاعده مثلث است» [مسعود، ۱۳۸۲: ۶۶۰].

- المولد (نوخاسته): «الشعراء أو الأدباء المولدون: المحدثون ... شعرای به وجود آمده» [مسعود، ۱۳۸۲: ۶۶۱].

- الیمانی (یمنی): «المنسوب إلى الیمن منسوب به یمن» [مسعود، ۱۳۸۲: ۷۴۴].
۲. می‌دانیم از دیرباز بسیاری از کلمات عربی وارد زبان فارسی شده و در معرض تغییرات آوایی و معنایی قرار گرفته است. تحول معنایی واژگان عربی فارسی شده از جمله دام‌های فریبای پیش روی ترجمه عربی به فارسی و بالعکس و نیز آموزش زبان عربی به فارسی‌زبانان و بالعکس است که از آن گاه زیر عنوان پدیده «تداخل» بحث می‌شود. در ترجمه واژه‌نامه‌های عربی به فارسی و بالعکس باید مراقب

باشیم کلمات مشترک دو زبان را که دو کاربرد متفاوت دارند، درست به کار ببریم. برای نمونه در راندالطلاب «خِلافَ عَرَضِيَّ» را به «خلاف ناپایدار» برگردانده که ناشی از غفلت از معنای خلاف در عربی امروز (مشاجره و اختلاف) و معنای خلاف در فارسی امروز (ضد و مخالف، متخلف) است.

۳. واژگان دخیل یا وام‌واژه‌های یک زبان در فرهنگ یک‌زبانه از دو حال خارج نیست؛ یا از زبان مقصد (در بحث ما از زبان فارسی) یا از زبان سوم وارد زبان مبدأ شده است. به‌هرروی مترجم فرهنگ باید آن واژه‌ها را همان‌گونه که در زبان مقصد به کار می‌رود، در ترجمه خود بیاورد. به دیگر سخن اگر واژه‌ای فارسی به زبان عربی راه یافته و در یک واژه‌نامه عربی به عربی به‌عنوان مدخل یا در ضمن توضیحات یک مدخل آمده باشد، باید مترجم آن واژه‌نامه ضبط رایج فارسی - و نه صورت معرب - آن را ذکر کند:

- الكَعك (کاک، کیک): «خبز من الطَّحِين والحليب والسُّكَّر أو غير ذلك، يُعمل مستديراً أو مستطیلاً، ومنه ما يَغْطِيهِ السَّمسم. نان سوخاری که روی نوعی از آن کنجد می‌پاشند» [مسعود، ۱۳۸۲: ۵۷۲].
- المَخْجَن (ابزار سرکج، چوگان‌شکل، منقارگون): «كَلُّ معوج الرأس كالصولجان» [مصطفی و دیگران، ۱۹۷۲ م، ۱: ۱۵۹]؛ «هر چیز سرکج مثل صولجان» [انیس و دیگران، ۱۳۸۲، ۱: ۳۳۰].
با توجه به نمونه‌های فوق به نظر می‌رسد در صورتی می‌توان ترجمه فارسی یک فرهنگ عربی به عربی را فرهنگ دوزبانه نامید که دست‌کم اولاً به‌جای توضیحات یک واژه، معادل فارسی آن به‌گزین شود؛ ثانیاً دقت لازم صورت گیرد که به هنگام ترجمه، آن دسته از واژگان عربی واژه‌نامه که در زبان فارسی هم رواج دارد، مترجم را به اشتباه نیفکند؛ و سوم اینکه به هنگام ترجمه یک واژه معرب، صورت رایج آن در زبان فارسی جایگزین شود.

References

منابع

۱. انیس، ابراهیم و دیگران. (۱۳۸۲). فرهنگ المعجم الوسیط (عربی - فارسی). ترجمه محمد بندرریگی. ج ۲. تهران: اسلامی.
۲. انیس، ابراهیم و منتصر، عبدالحلیم و الصوالحی، عطیه و احمد، محمد خلف‌الله. (۱۹۷۲ م). المعجم الوسیط. ج ۲. قاهره: دارالمعارف.
۳. مسعود، جبران. (۱۹۹۲ م). الرائد: معجم لغوی عصری رتبت مفرداته وفقاً لحروفها الأولى. ج ۷. بیروت: دار العلم للملایین.
۴. مسعود، جبران. (۱۳۷۶). فرهنگ الفبایی الرائد عربی - فارسی. ترجمه رضا انزابی‌نژاد. ج ۲. چ ۲. مشهد: آستان قدس رضوی.
۵. مسعود، جبران. (۱۳۸۲). فرهنگ راند الطلاب: عربی به عربی، عربی به فارسی. ترجمه عبدالستار قمری. چ ۲. تهران: یادواره کتاب.
۶. مصطفی، ابراهیم و الزیات، احمد حسن و عبدالقادر، حامد و النجار، محمدعلی. (۱۹۷۲ م). المعجم الوسیط. ج ۱. قاهره: دارالمعارف.